Bi-Quarterly Scientific Promotional Journal of Comparative Quran & Hadith
Year4 Issue. No 6/ Spring & Summer 2016

دوفصلنامه علمی ـ ترویجی مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث
سال چهارم / شماره ۶ بهار و تابستان ۱۳۹۵

بررسی حدیثی دیدگاه نافیان صدور وصیت از پیامبر|*

□ خالد غفوری حسنی **
□ مترجم: مصطفی غفوری***

چکیده۱

این مقاله در صدد بررسی اشکالی است که در منابع حدیثی سنی از نفی وصیت پیامبر| آمده است که ایشان رحلت نمودند و وصیتی نکردند. منشأ این اشکال عدم تناسب رفتار حضرت در این مورد است با آنچه در فقه و دین در فضیلت وصیت در کتاب و سنت و سیره و اجماع آمده است. علی‌رغم گستردگی بحث در این مسئله میان فریقین امامیه و اهل سنت، اغلب از مباحث مطرح شده صبغهٔ کلامی و عقایدی دارد، در حالی که این مقاله این اشکال را از زاویه صرفاً حدیثی دنبال می‌نماید و به دنبال پاسخ به این سؤال است: آیا پیامبر| وصیت نمود؟ برخی تلاش‌هایی که جهت حل این اشکال صورت گرفته موفق نبوده که نقاط ضعفشان را بیان نمودیم. همچنین به بررسی و تحلیل احادیث منقول از طریق اهل سنت نیز توجه داشتیم و با اثبات عدم اعتبار و عدم صحت استناد به آن‌ها موضع امامیه را روشن نمودیم.

کلیدواژه‌ها: امامیه؛ اهل سنت، وصیت پیامبر|، آیه وصیت، حدیث نفی وصیت.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۸/۱؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۰/۳.

**. استادیار جامعهٔ المصطفی العالمیهٔ و سردبیر فصلنامه (فقه أهل البیت^ (m_qafory2005@yahoo.com).

***. کارشناس ارشد فقه و حقوق.

مقدمه

دامنه توجه شریعت اسلامی به وصیت روشن است و در کتاب و سنت بر آن تأکید شده است. در آیهٔ شریفه آمده: «بر شما مقرر گردیده است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد و مالی باقی گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به نیکی وصیت کند و این بر پرهیزگاران مقرر است». چنان‌که شریعت تدابیر سخت‌گیرانه راجع به ضرورت اجرای وصیت دارد و اجازه تبدیل و دستکاری آن‌را نمی‌دهد. آیهٔ شریفه می‌فرماید: «پس از آن هرکس که آن [وصیت] را پس از شنیدنش دگرگون کند، گناهش بر گردن همان کسانی است که دگرگونش می‌کنند، خداوند شنوای داناست» (بقره: ۱۸۱). به همین ترتیب، شریعت درصدد به کارگیری وصیت در جهت امور خیریه و معروف و نیز بازداشتن از ستم و بی‌عدالتی و انحراف از نیکی است. آیهٔ شریفه می‌فرماید: «و هرکس که از وصیت‌کننده‌ای بیم اجحاف یا گناه داشته باشد و بین آنان [ورثه] آشتی دهد، گناهی بر او نیست که خداوند آمرزگار مهربان است» (بقره: ۱۸۲).

با این حال، اهل سنت در میراث حدیثی خود برخی اخبار را که مفید عدم وصیت کردن پیامبر| است آورده‌اند که اشکال عدم تناسب میان توجهات شریعت و رفتار پیامبر| را ثابت می‌کند. در مقابل، امامیه آنچه را در منابع سنی در عدم وصیت پیامبر| نقل شده رده کرده‌اند و ادعای صدور وصیت از ایشان را دارند.

در این مقاله ما در صدد حل این مشکل از جهت حدیثی هستیم، یعنی از طریق بررسی و تحلیل آنچه اهل سنت از احادیث انکار صدور وصیت از پیامبر| نقل کرده‌اند. همچنین به ارزیابی تلاش‌هایی می‌پردازیم که برای دفاع از موضع‌گیری خود کرده‌اند. نیز موضع امامیه راجع به وصیت کردن پیامبر| و احادیثی را که نقل کردند ارزیابی می‌کنیم.

میزان اهمیت پژوهش در این مسئله پوشیده نیست و بحث به خودی خود از نظر بعد عقایدی مهم است، زیرا با نقشی که از رفتار پیامبر| در ذهن‌ها شکل گرفته ارتباط دارد و همچنین این بحث به برخی از جدال‌هایی که گسترهٔ مهمی از میراث اسلامی مذهبی ما را پوشانده است، خاتمه می‌دهد.

روش بحث و مبانی

ما در جمع آوری اطلاعات از منابع مختلف لغوی و همچنین از منابع حدیثی و رجالی، تفسیر و فقه و اصول از دو مذهب شیعه و سنی استفاده کرده‌ایم. رویکردمان در تجزیه و تحلیل اطلاعات و ارزیابی همان روش تطبیقی است.

اما مبانی بحث عبارت است از:

۱. حجیت کتاب و حجیت ظهوراتش.

۲. قاعدهٔ کلی این است که پیامبر| در احکام با سایر مکلفان مشترک است، مگر حکمی که با دلیل خارج شود.

۳. هماهنگی بین قرآن و سنت.

٤. تقدیم قرآن در موارد تعارض با سنت منقول.

حکم فقهی وصیت

در ابتدا باید موضع فقهی در مسئله به عنوان نقطه آغازی جهت پرداختن به بحث مشخص گردد. شکی در اصل مشروعیت وصیت، بلکه رجحانش بر هر مسلمان فی الجمله نیست، هرچند دیدگاه فقهی میان وجوب – مطلق یا به تفصیل – و استحباب مردد است (خالد الغفوری، بی‌تا: ٧٦ ـ ٧٥؛ ١٤٣ – ١٩٨). البته ادلهٔ معتبر از عام و خاص بر آن دلالت دارد:

دلیل نخست: قرآن کریم

آیهٔ شریفه روشن می‌کند که: «بر شما مقرر گردیده است که چون مرگ یکی از شما فرارسد و مالی باقی گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به نیکی وصیت کند و این بر پرهیزگاران مقرر است» (بقره: ۱۸۰).

دلیل دوم: سنت شریفه

احادیث بسیاری از دو گروه شیعه (حر عاملی، ١٤١٢: ١٩/ ٢٥٧). اهل سنت دلالت بر رجحان وصیت دارد، از قبیل:

۱. از رسول الله| در صحیحه از محمد بن مسلم آمده: «وصیت حقی بر هر مسلمان است» (مفید، ١٤١٠: ٦٦٦؛ طوسی، ١٣٩٠: ٩/ ١٧٢؛ کلینی، ١٣٨٨: ٧/ ٣؛ مغربی، ١٣٨٥: ٢/ ٣٤٥).

۲. حضرت| فرمود: «هر کس بدون وصیت بمیرد مرگش مرگ جاهلیت است» (مفید، همان: ٦٦٦).

۳. ایشان| فرمود: «بر مؤمن جایز نیست که سه روز در جایی بماند مگر وصیت کرده باشد» (جصّاص، ١٤٢١: ١/ ٢٠١؛ ابن عبدالبر، ٢٠٠٠: ٧/ ٢٦٠). و بسیاری از این‌گونه (نسائی، ١٣٤٨: ٦/ ٢٣٩؛ ابن عبدالبر، همان: ٧/ ٢٦٢؛ همو، ١٣٦٧: ١٤/ ٢٩٠ – ٢٩١؛ شیبانی، ١٤١٢: ٢/ ٥٧، ٨٠؛ نووی دمشقی، ١٤٠٧: ٥/ ٧٠؛ دارمی، بی‌تا: ٢/ ٤٠٢؛ سجستانی، بی‌تا: ١/ ٦٥٤؛ ترمذی، ١٣٧٥: ٢/ ٢٢٤؛ ابن ماجه، بی‌تا: ٢/ ٩٠١).

٤. موثقهٔ سکونی از جعفر بن محمد از پدرشϿ آورده: «هر که حین مرگش بر نزدیکانش وصیت نکند، اعمالش با معصیت پایان می‌یابد» (حر عاملی، همان: ۱۹/ ۲٦۳).

دلیل سوم: اجماع و سیره عملیه متدینان

سیرهٔ متدینان قائم بر التزام به وصیت است و وصیت در حالت سلامتی یا نزدیک به مرگ همراهشان است (نسائی، همان: ٦/ ۲۳۹؛ شیبانی، همان: ۲/ ٤ و ۱۲۷). رجحان وصیت به ویژه هنگام مرگ و نزدیکی‌اش، از مسائل واضح نزد همگان است و مسلمانان اتفاق نظر بر این امر دارند (نووی، همان: ۱۱/ ۷٤)، هرچند در وجوب یا سنت مؤکده بودنش اختلاف نظر دارند (همان).

موضع اهل سنت راجع به وصیت پیامبر|

با این همه نزد اهل سنت معروف است که پیامبر| رحلت کرد و وصیتی نداشت. این نفی از ابن عباس و ابن ابی‌اوفی و از ام‌المؤمنین عایشه روایت شده است. در ذیل به برخی از این احادیث اشاره می‌کنیم:

۱. از ابن عباس روایت شده، که گفت: «رسول الله| درگذشت و وصیت نداشت» (شیبانی، همان: ۱/ ۳٤۳؛ ابن ابی‌شیبه، ۱٤۰۹: ۷/ ۳۰۹).

۲. طلحه بن مصرف روایت کرده:

از عبدالله بن ابی‌اوفی پرسیدم: آیا پیامبر| وصیتی داشت؟ او گفت: نه. گفتم: چگونه [= پس چگونه = به راستی که = پس چرا] (نووی، ۱٤۰۷: ٥/ ۷٤؛ شیبانی، همان: ٤/ ۳٥٥) مردم را به وصیت واداشته یا [چرا] (عینی، بی‌تا: ۱٤/ ۳۱). به وصیت امر کرده [= به آن] [و خود وصیت نکرده]؟ گفت: به کتاب الله [= عزوجل] (بخاری، ۱٤۰۱: ۳/ ۱۸٦ و ٥/ ۱٤۳ ـ ۱٤٤ و ٦/ ۱۰۷؛ نووی، همان: ٥/ ۷٤؛ بیهقی، بی‌تا: ٦/ ۲٦٦). وصیت کرد. هزیل بن شرحبیل می‌گوید: ابوبکر پیشی بگیرد [= و دستور دهد] (شیبانی، همان: ٤/ ۳۸۲؛ دارمی، همان: ۲/ ٤۰۳؛ ابن بطریق، ۱٤۰۷: ۷۹). به وصی رسول الله|. ابوبکر دوست می‌داشت عهدی از رسول الله می‌یافت که بینی خود را به آن ببندد (قزوینی، همان: ۲/ ۹۰۰).

۳. آنچه در ذیل روایت از ام‌المؤمنین عایشه آمده است: «رسول الله| نه دینار و درهمی و نه گوسفند و شتری ترکه داشت، و نه [= آنچه] وصیتی [= به چیزی]» (نووی، همان: ٥/ ۷٥؛ قزوینی، همان: ۲/ ۹۰۰؛ سجستانی، همان: ۱/ ٦٥٤؛ نسائی، همان: ٦/ ۲٤۰؛ شیبانی، همان: ٦/ ٤٤ و ۱۳٦).

بررسی سند و اعتبار این احادیث

۱. اما سند حدیث اول

عبدالله از پدرش از عبدالرحمن از اسرائیل از ابواسحاق از ارقم بن شرحبیل از ابن عباس (شیبانی، همان: ۱/ ۳۴۳). از طریق دیگر: عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه کوفی از عبیدالله از اسرائیل از ابواسحاق از ارقم بن شرحبیل از ابن عباس (ابن أبی‌شیبه، همان: ۷/ ۳۰۹).

عبیدالله بن موسی:

ابومحمد بن ابی‌مختار باذام عبسی کوفی، ابومحمد حافظ، شیخ بخاری، که به خودی خود ثقه است، لکن شیعه [سرسخت و دلسوز] بود. لکن میمونی از احمد روایت کرده: عبیدالله دارای خلط است، احادیث سوئی را نقل نموده، و آن بلا را به بار آورد. او را در مکه دیدم و نزدش نرفتم. محدثی از احمد بن حنبل در اخذ احادیثش پرسید که منعش کرد (ذهبی، همان:۳/ ١٦).

اسرائیل بن یونس بن ابواسحاق سبیعی، ابویوسف: ثقه، از رجال شیخین است. محمد بن سعد گفته: برخی او را استضعاف می‌کنند. و ابن حزم ضعیفش شمرده (مغلطای، بی‌تا: ۲/ ۱۲۹). عثمان بن ابی‌شیبه از عبدالرحمان بن مهدی آورده: اسرائیل، دزدی است که حدیث می‌دزدد (ابن حجر، ١٤٠٤: ۱/ ۲۳۱).

ابواسحاق: عمرو بن عبدالله بن عبید – علی گفته می‌شود، ابن ابی‌شعیره هم معروف است – همدانی سبیعی: ثقه است، در اواخر عمرش مختلط شده است (ابن حجر، ١٤١٥: ۱/ ۷۳۹).

ارقم بن شرحبیل: برادر هزیل اودی کوفی است، بخاری او را در شمار ضعیفان قرار داده و ابوزرعه او را توثیق کرده. و از ابواسحاق سخنی شنیده نشده است (ذهبی، بی‌تا: ۱/ ۱۷۱).

بنابراین، با توجه به تضعیف برخی رجال سند و مخلط و تدلیسگر دانستن آن‌ها اعتمادی به سند این حدیث نیست، چنان‌که از جانب ابن عباس موقوف است، و ظاهراً اجتهادی از اوست و نظر شخصی‌اش را منعکس کرده است. علاوه بر این، صدورش از ابن عباس بعید است، چرا که بر خلاف مبنای اوست که حضرت| به سه چیز هنگام فوت وصیت کردند. وی وصیت پیامبر| را روایت نموده. بخاری از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است که گفت:

روز پنج شنبه، و چه روز پنج شنبه‌ای؟ سپس گریست چنان‌که اشک صورتش را فرا گرفت، و گفت: درد رسول‌الله| روز پنجشنبه تشدید شد، و گفتند: برایم کاغذی بیاورید که متنی برایتان بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید. درگیری شد. نزد پیامبر نزاع جایز نیست. گفتند: رسول‌الله| هذیان می‌گوید. حضرت

گفت: رهایم کنید، آنچه در آن به سر می‌برم بهتر از چیزی است که مرا می‌خوانید، و هنگام فوت به سه چیز وصیت کرد... (بخاری، همان: ٤/ ٣١).

٢. سند حدیث دوم

بخاری: از خلاد بن یحیی از مالک بن مغول از طلحه بن مصرف، و بیهقی از خلاد با واسطه روایت کرده: ابوعبدالله حافظ و ابوزکریا یحیی بن ابراهیم و ابوعبدالرحمان سلمی به املای از احمد بن عبدوس طرائقی از معاذ بن نجده (همان: ٣/ ١٨٦ و ٦/ ١٠٧؛ بیهقی، همان: ٦/ ٢٦٦).

از طریق دیگری: از ابونعیم بدل از (خلاد) (بخاری، همان: ٥/ ١٤٣ – ١٤٤).

از راه سومی: از حجاج به جای (خلاد) (شیبانی، همان: ٤ / ٣٥٤).

از راه چهارم: از عبدالرحمن بن مهدی جایگزین (خلاد) (همان: ٤/ ٣٥٥؛ ٧٤).

از راه پنجم: از ابوقطن بدل از (خلاد)، که ترمذی از ابوقطن روایت کرده: احمد بن منیع، گفته: این حدیث حسن و صحیح است (ترمذی، همان: ٣/ ٢٩٢ ـ ٢٩٣).

از راه ششم: از خالد بن حرث [= حارث] به جای (خلاد)، نسائی از خالد روایت کرده: اسماعیل بن مسعود جحدری بصری (بیهقی، همان: ٤/ ١٠١؛ نسائی، همان: ٦/ ٢٤٠).

از راه هفتم: از سفیان جایگزین (خلاد)، و از سفیان نیز آورده: از فضل بن حباب جمحی از ابراهیم بن بشار (ابن حبان، بی‌تا: ١٣/ ٣٨٢).

از راه هشتم: از وکیع بدل از (خلاد). و در برخی منابع با اضافه‌ای هزیل بن شرحبیل آورده: ابوبکر دستور می‌دهد ... (شیبانی، همان: ٤/ ٣٨١).

از راه نهم: از محمد بن یوسف به جای (خلاد)، که اضافه پیشین نیز وجود دارد (دارمی، همان: ٢/ ٤٠٣).

از راه دهم: از حریش بن سلیم کوفی از طلحه (سجستانی، همان: ١١٠).

از راه یازدهم: از ابن مبارک جایگزین (خلاد) (ابن عبدالبر، ٢٠٠٠: ٧/ ٢٦٢).

خلاد بن یحیی بن صفوان ابومحمد سلمی کوفی: مشکلی ندارد، اما در حدیثش کمی اشتباه وجود دارد (ذهبی، همان: ١/ ٦٥٧؛ ابن حجر عسقلانی، ١٤١٥: ١/ ٢٧٦؛ همو، ١٤٠٤: ٣/ ١٥٠).

مالک بن مغول بن عاصم بن غزیه بن حارثه بن حدیج بن بجیله بجلی کوفی: ثابت است که ثقه است (ابن حجر عسقلانی، ١٤١٥: ٢/ ١٥٥؛ همو، ١٤٠٤: ١٠/ ٢٠).

طلحه بن مصرف بن عمرو بن کعب بن جحدب بن معاویه بن سعد بن حارث همدانی یامی کوفی: ثقه است (ابن حجر عسقلانی، ١٤١٥: ١/ ٤٥٢؛ همو، ١٤٠٤: ٣/ ٢٦٨).

اما عبدالله بن ابواوفی، نام ابواوفی علقمه اسلمی است، آخرین صحابی پیامبر است که در کوفه فوت نمود، و از شجره‌شناسان بود (عجلی، بی‌تا: ٢/ ٢١؛ ابن حجر، بی‌تا: ٤/ ١٧؛ طوسی، ١٤١٥: ٤٢).

بنابراین، برخی از این راه‌ها به جهت وثاقت رجال سند بر مبانی اهل سنت، و روایت شیخین بر آن صحیح است. اما مشکل متوجه به اولین راوی است، که طلحه بن مصرف بن عمرو بن کعب بن جحدب بن معاویه بن سعد بن حارث همدانی یامی کوفی است. او با وجود توثیقش نزد اهل سنت، عثمانی بود و عثمان را بر علی× ترجیح می‌داد (عجلی، همان: ١/ ٤٧٩). نیز مسئله‌ای اعتقادی حساس و مرتبط با مذهبش را نقل نموده و اطمینانی به این نقل نیست. علاوه بر اینکه موقوف به ابن ابی‌اوفی است و احتمال اینکه اجتهادی از ابن ابی‌اوفی باشد، بسیار بالاست.

٣. سند حدیث سوم

مسلم نیشابوری: از ابوبکر ابن ابی‌شیبه از عبدالله بن نمیر و ابومعاویه از اعمش، از محمد بن عبدالله بن نمیر از پدرش و ابومعاویه از اعمش از ابووائل از مسروق (نووی، ١٤٠٧: ٥/ ٧٥).

از طریق دیگر: ابوداود سجستانی از مسدد و محمد بن علا از ابومعاویه از اعمش از ابووائل از مسروق (سجستانی، همان: ١/ ٦٥٤).

از راه سوم: نسائی از محمد بن رافع از یحیی بن آدم از مفضل از اعمش، و از محمد بن علا و احمد بن حرب از ابومعاویه از اعمش از شقیق از مسروق (نسائی، ١٣٤٨: ٦/ ٢٤٠).

مسروق بن اجدع – عبدالرحمان – ابن مالک بن امیهٔ بن عبدالله بن مر بن سلیمان بن معمر بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وداعهٔ بن عمرو بن عامر بن ناشح از همدان (ابن سعد، بی‌تا: ٦/ ٧٦). کوفی تابعی ثقه است، لکن او قاضی عبیدالله بن زیاد پس از شریح بود و مردم را از همراهی‌شان با علی% در صفین منصرف می‌نمود (ابن سعد، بی‌تا: ٦/ ٧٨).

شقیق بن سلمه، ابووائل اسدی: ثقه است، لکن عثمانی بود.

اعمش، سلیمان بن مهران کاهلی اسدی، یکی از امامان ثقه است. اهل حدیث جز تدلیسش انتقاد دیگری به او نداشتند (ذهبی، همان: ۲/ ۲۲٤، (۳۵۱۷). یکی از خواص اصحاب امام صادق× است (مفید، بی‌تا: ۲٦۸، نمازی شاهرودی، بی‌تا: ٤/ ۱۵۰، (٦٦۲۳). برخی او را ثقه دانسته‌اند، لکن اکثر رجالیون امامیه او را رها کرده‌اند. بنابراین، این حدیث هرچند مسلم آن را روایت کرده، به جهت خدشه در رجال سند از جهت تقلب یا از جهت مفهوم حدیث با عقیدهٔ راوی سازگار است، از این جهت قابل اعتماد نیست. بخاری آن را در مجموعه‌اش نمی‌آورد، و فقط حدیثی با سند دیگری می‌آورد، که خواهد آمد. علاوه بر این، این حدیث را احمد بدون افزایش (وصیت به چیزی نکرد) آورده است (شیبانی، همان: ٦/ ۱۸۷). لذا در محل کلام شک ایجاد می‌شود، که نفی وصیت است.

همچنین این حدیث بدون افزایش مانند حدیث منقول از عمرو بن حرث، برادر زن رسول الله| است، هرچند حدیث دارای لفظ رسول الله| نیست که عدم مطابقت نقل بعید به نظر آید. اتحاد نقل امری مرسوم است، بلکه حکایت از فعلی بر حسب برداشت نقل‌کننده است. پس بسیار بعید است که عبارت دو ناقل از فعل مرکب متحد باشد و عاری از برداشت شخصی آن‌ها باشد. بنایراین، تدلیس در حدیث صورت گرفته و آن از حدیث عایشه نیست، بلکه حدیث عمرو بن حرث که نزد محدثین معروف است.

دلالت این احادیث

این احادیث از سنت است، زیرا از فعل رسول الله| در مفهوم اعم حکایت می‌کند، یعنی شامل ترکه نیز می‌شود. منظور سنت فعلی در مقابل قولی و تقریری است که این احادیث مشتمل بر نقل رفتار پیامبر، در آخرین لحظات زندگی و عدم وصیت کردن ایشان| است.

بیان اشکالات این احادیث

این احادیث باعث تعجب و سؤال می‌شوند که چگونه خداوند و رسولش| مردم را به وصیت فرمان داده‌اند و بسیار بر آن تأکید کرده‌اند، اما خود پیامبر| به آن عمل نکند و در وقت رحلت وصیتی ننماید! این تعجب در اذهان مسلمانان بود. چنان‌که در خبر طلحهٔ بن مصرف آمده که این سؤال را از عبدالله بن ابی‌اوفی پرسید، و او گفت: «از عبدالله بن ابی‌اوفی پرسیدم: آیا پیامبر| وصیت نمود؟ گفت: نه. گفتم: پس چگونه به مؤمنان امر به وصیت کرده و خود وصیت نکرده؟!...» (همان: ٤/ ۳۵٤، ۳۵۵؛ قزوینی، همان: ۲/ ۹۰۰؛ سجستانی، همان:/ ۱۹۰). ناگزیر باید راه‌حلی برای این مشکل بیان کرد.

تلاش جهت حل این مشکل

دو پاسخ می‌توان در این زمینه داد:

پاسخ اول

پاسخ اول همان است که ابن ابی‌اوفی گفت که پیامبر| به کتاب خداوند متعال وصیت نمود.

بحث

اولاً: این جواب نیازمند تفکر و بررسی است. وصیتی که شریعت بر آن تأکید دارد و مورد سوال طلحهٔ بن مصرف بود، احتمال می‌رود:

۱. ارادهٔ وصیت تملیکی بر والدین و نزدیکان به معروف باشد، این توسط پیامبر تأکید شده، فرمود: «گفتهٔ پرسشگر (که چرا بر مسلمانان وصیت امر شده است؟!) که منظورش آیهٔ شریفه است: «بر شما مقرر گردیده است که چون مرگ یکی از شما فرارسد و مالی باقی گذارد، به نیکی وصیت کند ...» (بقره: ۱۸۰؛ نووی، همان: ۱۱/ ۸۸).

به عبارت دیگر، وصیت به دو گونه است: نخست، وصیت قانونی (حقوقی)، که به تملیکی و عهدی تقسیم می‌شود. دوم، وصیت اخلاقی به معنای موعظه و نصیحت. نیز ممکن است به معنای مثبت باشد مانند آیهٔ شریفه: «وصیتی از جانب خدا» (نساء: ۱۲). سؤال از نوع اول شده (یعنی تملیکی)، در حالی که بخش دوم از پاسخ به نوع دوم باز می‌گردد، یعنی: وصیت اخلاقی. این پاسخ مبتنی بر مغالطه است و عبدالله بن ابی‌اوفی به آن مغالطه پرداخته است. در نتیجه فرار از پاسخ و یا اغفال پرسشگر از جریان بحث پیش می‌آید.

۲. ارادهٔ وصیت عهدی یا وصیت سیاسی به حکومت و جانشینی. زیاده‌ای که هزیل بن شرحبیل آورده، این احتمال را تقویت می‌کند، و این متناسب با بخش دوم از پاسخ است، اما با بخش اول پاسخ تناسبی ندارد.

۳. ارادهٔ مطلق وصیت و تمام انواع آن. این نیز تناسبی با بخش اول پاسخ ندارد.

ثانیاً: بخش اول از پاسخ ابن ابی‌اوفی مشتمل بر نفی است. برخی ادعا کردند که منظور از نفی، نفی وصیت تملیکی است و منظور پرسشگر همان است. نووی می‌گوید:

اما سخن (وصیت نکرده) معنایش این است که برای ثلث اموالش و غیره وصیت نکرده؛ نه به علی× و نه به کس دیگر وصیت نکرده، بر خلاف ادعای شیعه. اما زمینی که حضرت در خیبر و فدک داشت، در زمان حیاتش برای صدقه به مسلمانان قرار داد. احادیث صحیحی در وصیتشان| به کتاب الله و اهل‌بیت‌اش و اخراج مشرکین از شبه جزیره عربستان و برخورد شایسته و کریمانه با هیئت‌های خارجی. پس منظور از

کلام «وصیت نکرد»، بر اساس آنچه گذشت، همان منظور پرسشگر از وصیت است، و تناقضی میان این احادیث این سخن نیست که «حضرت به کتاب‌الله وصیت کرد»، همان عمل کردن به آن است (نووی، همان: ۱۱/ ۸۸).

نقد و بررسی

۱. بنابراین، در اینجا مشکل دیگری بروز خواهد کرد که این سخن با نفی مطلق تعارض پیدا می‌کند. زمانی که طلحه از او پرسید، ابتدا پاسخ منفی داد و این چیزی است که خشم طلحه را برانگیخت و اعتراض کرد و سؤالش را تکرار کرد: (پس چگونه مؤمنان را به وصیت کردن امر کرده و خود وصیت نکرده؟!

۲. ارتباطی میان این معنا و ادعای شیعه نیست که پیامبر| به علی× دربارۀ حکومت و چانشینی وصیت کرد که این پاسخی به ادعایشان باشد، چرا که بر اساس این احتمال، وصیت نفی شده وصیت تملیکی است، در حالی که امامیه وصیت عهدی را برای علی× با حکومت اثبات می‌کنند، و میان مثبت و منفی تعارض است.

ثالثاً: بخش دوم از پاسخ ابن ابی‌اوفی مشتمل بر اثبات امر همان وصیت به کتاب الله بدون انکار صدور سایر وصایا از رسول الله| است، و در پاسخ ابن ابی‌اوفی نفی مطلقی نیست که به دنبال آن باشیم. مبارکفوری به این نکته اشاره کرده است: «آنچه صحیحاً در (مسلم) و غیره آمده، ایشان| هنگام رحلت به سه چیز وصیت کردند... و احادیث دیگری که با جست‌وجو می‌توان آن‌ها را احصا کرد و ظاهراً ابن ابی‌اوفی منظورش نفی نبوده است» (مبارکفوری، ۱٤۱۰: ٦/ ۲٥۸).

در اینجا می‌گوییم: بنابر توجیه مبارکفوری بر پاسخ ابن ابی‌اوفی اشکالی ظاهر می‌شود که این مطلب با آنچه در بخش دوم از سخنانش آمده که پیامبر| به کتاب‌الله وصیت کرد تعارض دارد.

چهارم: اما اقتصار به ذکر وصیت به کتاب الله دارای احتمالاتی است:

احتمال اول: مبارکفوری می‌گوید: «شاید بر وصیت به کتاب‌الله به دلیل عظمت و اهمیت محدود شده ...» (همان).

احتمال دوم: گفته‌اند: شاید در جوابش به فرموده حضرت| اشاره داشته: در میانتان چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک بجویید هرگز گمراه نشوید: کتاب الله (همان).

احتمال سوم: ایشان اشاره به آیهٔ شریفه دارد: «ما در این کتاب از چیزی نکاستیم» (انعام: ۳۸). این مطلب مستفاد از کلام نووی است که حکمت وصیت به کتاب‌الله را می‌گوید: «بدین معنا که چیزهایی که از آن به نص فهمیده می‌شود، و چیزهایی که با استنباط دریافت می‌شود» (نووی، همان: ۱۱/ ۸۸).

احتمال چهارم: او هنگام دیگر وصایای رسول الله| به جز این وصیت حاضر نبوده، چنان‌که مبارکفوری احتمال داده است (مبارکفوری، همان: ٦/ ۲۵۸).

احتمال پنجم: او فقط این مورد را به یاد داشته و سایر وصایا را فراموش کرده و هنگام سخنش به خاطر نیاورده است، چنان‌که مبارکفوری نیز این مطلب را محتمل دانسته است (همان).

در اینجا می‌گوییم:

۱. بر فرض صحت نسبت حدیث به ابن ابی‌اوفی و بنا بر احتمال اول که کتاب الله عظمت و اهمیت دارد، مطلب صحیح است، لکن چرا وی فقط به ذکر آن اکتفا کرده است؟

۲. پاسخ ابن ابی‌اوفی اجتهاد خودش بوده و آن را به صورت روایت و یا اسناد به شخصی نیاورده، چنان‌که ابن بطریق در عمده به آن اشاره کرده است (ابن بطریق، همان: ۸۳؛ عاملی، بی‌تا: ۲/ ۳۱).

۳. سپس شهادت ابن ابی‌اوفی بر نفی است و قابل استماع نیست (عاملی، همان: ۲/ ۳۱).

٤. بنابر احتمال دوم، باید مقصود ابن ابی‌اوفی در پاسخ به این وصیت جزماً حدیث ثقلین بوده باشد و تردیدی در آن نیست؛ این مسئله استنباطی نیست، بلکه مسئله‌ای حسی را نقل می‌کند، اما چرا حدیث ثقلین را که اجماعی است بریده است؟! صاحب مراجعات این حدیث را ابتر می‌داند.

۵. بر اساس احتمال سوم، منبع بودن قرآن در استنباط مورد انکار نیست، لکن سخن ابن ابی‌اوفی به این آیه ربطی ندارد. اما بحث در مستند کلامش است، و شکی نیست که به حدیث ثقلین چنان‌که گذشت استناد کرده است (شرف‌الدین، ۱٤۰۲: ۳۱٤).

٦. بنا بر دو احتمال چهارم و پنجم، هرچند هردو فی نفسه بعید بودند، کاش ابن ابی‌اوفی در این مورد سکوت می‌کرد، چنان‌که در دیگر موارد سکوت نمود یا فراموش کرد همچون سایر وصایا که فراموش کرده است، زیرا وصیت را کامل نقل نمی‌کند، بلکه حدیث ثقلین را ناقص کرده و تغییر داده و این سخن حضرت را حذف کرده است: «و عترتم اهل‌بیتم».

پنجم: با وجود تأکید مبارکفوری بر عدم دلالت حدیث ابن ابی‌اوفی بر نفی مطلق، دوباره به آنچه از آن می‌گریخته باز گشته و از آنچه تذکر داده غافل شده و گفته است: «اولی این است که منظورش از نفی وصیت به خلافت یا به مال است، و دلیل جریان اطلاق نفی در اولی به قرینهٔ حال است، اما در [دومی] زیرا متبادر عرفی است» (مبارکفوری، همان: ٦/ ٢٥٨). ای کاش مبارکفوری تلاش خود را به جای دفاع از ابن ابی‌اوفی در دفاع از رسول الله| صرف می‌کرد.

ششم: جالب‌تر اینکه برخی بر سؤال –طلحه– اشکال کرده‌اند که چگونه می‌تواند در این مورد بپرسد و بر ابن ابی‌اوفی اعتراض کند و با وجود عدم وجوب ادعای وجوب وصیت کند، بلکه آیهٔ وصیت نزد عموم منسوخ است و بعید دانستن آن معنا ندارد. سپس می‌کوشد عذر آورد که ممکن است منظور پرسشگر نوشتن وصیت مستحبی به اوست، و سپس گفت: خدا داناترست (نووی، همان: ١١/ ٨٨ – ٨٩).

می‌گویيم: اعتراض و تعجب امری منطقی است، چه وصیت واجب باشد چه مستحب. به هر حال، شکی در رجحانش وجود ندارد. نمی‌توان مخالفت پیامبر| با چیزی را که ارجحیت مؤکد دارد تصور کرد. او رهبر و الگوی نیکوی ماست، و چگونه مردم به اهل بیتشان وصیت کنند و ایشان به معروفی وصیت نکنند؟!

پاسخ دوم

این پاسخی است که می‌توان از صدر روایت ام‌المؤمنین عایشه دریافت که گفته است: «رسول‌الله| دینار و درهم [برده و کنیزی] و گوسفند و شتری باقی نگذاشت» (شیبانی، همان: ٦/ ١٣٦ ـ ١٣٧، و ١٨٥، ١٨٧؛ نووی، همان: ٥/ ٧٥؛ قزوینی، همان: ٢/ ٩٠٠؛ سجستانی، همان: ١/ ٦٥٤؛ نسائی، همان: ٦/ ٢٤٠). مانند آنچه عمرو بن حرث برادر زن پیامبر، (بخاری، همان: ٣/ ١٨٦) گفته است: «پیامبر| چیزی را باقی نگذاشت [هنگام رحلتش] نه درهم و دیناری(١) و نه برده و کنیزی و نه چیز دیگری، فقط الاغ سفیدی [= شهباء= که سوار آن می‌شد](٢) و سلاح و زمینی را که صدقه داد.(٣)

توضیح جواب: اینکه ایشان| مالی را پس از فوتش باقی نگذاشته طبیعی است که به چیزی وصیت نکند. به تعبیر منطقیان، انتفای وصیت از باب سالبه به انتفای موضوع است.

بحث

اولاً: از آنچه گذشت فهمیدیم که حدیث عمرو بن حرث اصل است، وعاری از زیاده (و به چیزی وصیت نکرد). به نظر می رسد که این زیاده استنتاج شخصی و اجتهاد ام‌المؤمنین عایشه است، و یا بر اثر ترکیب

راویان این حدیث با مضمون دیگر احادیث نقل شده از ام‌المؤمنین عایشه در وصف رحلت رسول الله| و انکارش از توصیف علی× به عنوان وصی پیامبر| که بیانگر اجتهاد دیگری از اوست.

ثانیاً: به نظر می‌رسد حدیث نقل شده از عمرو بن حرث از جویریه نقل شده است، چنان‌که حاکم نیشابوری در مستدرکش اشاره کرده است.(٤)

ثالثاً: آنچه در بخش اول از کلام ام‌المؤمنین عایشه آمده «رسول‌الله| دینار و درهمی و گوسفند و شتری باقی نگذاشت» که از آن نفی حقیقت را خواسته غیر قابل قبول است، زیرا پیامبر| چگونه زندگی روزمرهٔ خود را بدون هیچ مالی می گذراند؟! و او مانند بقیه مردم خرید و فروش و داد و ستد می‌کرد. اسناد تاریخی نشان دهنده آن است که ایشان اموال منقولی چون ادوات جنگی، وسایل منزل، ظروف، لباس و چیزهای شخصی داشت که ارزش بالایی در آن زمان داشتند، مانند عطرهایی که استفاده می‌کرد و مُشکی که به مویش می‌زد و مرکبی که از آن استفاده می‌نمود.

البته می‌تواند منظور این باشد که اموال زیادی همچون پادشاهان باقی نگذاشت، یعنی نفی، نفی مسامحی باشد نه حقیقی. من شخصاً بعید نمی‌دانم این معنا مراد باشد، لکن ادعا را ثابت نمی‌کند.

چهارم: میراث فقط به مال منقول منحصر نیست که با انتفایش منتفی شود، بلکه انسان می‌تواند اموال زیادی را غیر منقول تملک کند، و نفی باقی گذاشتن دینار و درهم پیامبر| مساوی و ملازم نفی مطلق میراث نیست، بلکه ایشان دارای زمین و مستغلات بود.

پنجم: آنچه مرتبط با بخش دوم از کلام ام‌المؤمنین عایشه است: «وصیتی به چیزی نکرد»، نفی وصیت پیامبر| است:

اگر منظور از آن نفی وصیت تملیکی یعنی وصیت به مال باشد، در صورت انتفای مال اشکال می‌شود که پیامبر| اموال و میراث باقی گذاشته است، شوکانی می‌گوید: «وصیت ایشان| به چند چیز ثابت شده است، همچون دستور ایشان| به عایشه در بیماری به انفاق طلا، چنان‌که در حدیثش نزد احمد و ابن سعد و ابن خزیمه است» (کوفی عبسی، ١٤٠٩: ٨/ ١٣٤ – ١٣٥؛ هیثمی، ١٤١١: ٧/ ٤١ – ٤٣؛ مقریزی، ١٤٢٠: ٢/ ١٣٤؛ ٢٩٢ – ٢٩٣ و ١٥/ ٥١٥؛ صالحی شامی، ١٤١٤: ١٢/ ٢٥٠؛ شوکانی، بی‌تا: ٦/ ١٤٥).

اگر نفی وصیت عهدی یا نفی مطلق وصیت، حتی وصیت عام اخلاقی و مذهبی و سیاسی باشد که خارج از محل بحث است و فایده نفی و اثباتی در این بحث وجود ندارد، هرچند انکار وصیت اخلاقی و مذهبی و سیاسی غیر منطقی و غیر قابل قبول است، چنان‌که اسناد تاریخی بر آن دلالت می‌کند، از جمله: حدیث

عبدالله بن ابی‌اوفی در وصیت حضرت| به کتاب الله، و مانند حدیث انس بن مالک که گفته: «وصیت عام پیامبر| هنگام رحلت بسیار تکرار می‌کردند، نماز، و ما یملکتان» (قزوینی، همان: ۲/ ۹۰۰ – ۹۰۱). نیز علی× با اختلاف در لفظ گفته است: «آخرین کلام پیامبر| نماز، و برده‌هایتان بود» (قزوینی، همان: ۲/ ۹۰۱). در مغازی ابن اسحاق از عبدالله بن عبدالله آمده است: «رسول‌الله| وصیت نکرد جز به سه چیز: برای هر یک از داریین(۵) و رهاویین(٦) [و اشعریین](۷) به جاد(۸) صد وسق از خیبر، و در شبه جزیره عربستان غیر از اسلام دین دیگری نباشد، و سپاه اسامه تنفیذ شود» (کحلانی، ۱۳۷۹: ۳/ ۱۰٤، بیهقی، همان: ٦/ ۲٦٦؛ ابن حجر، بی‌تا: ۵/ ۲٦۹؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۵/ ۱۱۸؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۲/ ۵۷؛ مقریزی، ۱٤۲۰: ۱٤/ ٤۸٤؛ ابن هشام حمیری، ۱۳۸۳: ۳/ ۸۱۳). در صحیح مسلم از ابن عباس آمده است: «به سه چیز وصیت می‌کنم: مشرکان را از شبه جزیره عربستان خارج کنید و با هیئت‌های خارجی و میهمانان برخورد شایسته و کریمانه داشته باشید. گفت: سومی را ساکت شده، گفتند: فراموش کردم» (بخاری، همان: ٤/ ۳۱، ٦٦، و ۵/ ۱۳۷؛ نووی، ۱٤۰۷: ۵/ ۷۵؛ شیبانی، همان: ۱/ ۲۲۲. سجستانی، همان: ۲/ ٤۰؛ بیهقی، همان: ۹/ ۲۰۷؛ صنعانی، همان: ٦/ ۵۷، و ۱۰/ ۳٦۱).

اگر فقط انکار وصیت به حکومت و جانشینی علی× باشد، اسود بن یزید گفته است: «نزد عائشهO گفتند که امیرالمؤمنین علی× وصی رسول‌الله| است. گفت: هنگامی که به او وصیت کرد، او را به سینه‌ام [=دامانم] گرفته بودم، طشتی خواست، زمانی که خم شدم احساس نکردم که فوت کرد. پس کی به او وصیت کرد؟» (بخاری، همان: ۳/ ۱۸٦؛ نووی، همان: ۵/ ۷۵؛ شیبانی، همان: ٦/ ۳۲؛ قزوینی، همان: ۱/ ۵۱۹؛ ابن أبی شیبه، همان: ۷/ ۳۰۹). شوکانی بر این نکته تأکید کرده است: «منظور از انکار وصیت ایشان| انکار وصیت به جانشینی است نه مطلقاً؛ به دلیل اینکه از ایشان| وصیت در مواردی ثابت شده ...» (شوکانی، همان: ٦/ ۱٤۵). مبارکفوری در حدیث ابن ابی‌اوفی نیز همین احتمال را داده است (مبارکفوری، همان: ٦/ ۲۵۸). اگر این منظور است که از محل بحث خارج است. به علاوه، امامیه در متون بسیاری جانشینی علی× بعد از ایشان را ثابت کرده‌اند (مفید، ۱٤۱۲: ابن بطریق، همان:؛ حر عاملی؛ ۱٤۱۲؛ امینی، ۱۳۹۷؛ شرف الدین عاملی). کلام شوکانی به وضوح اشاره می‌کند که تمام این ادعاها به منظور انکار وصیت به جانشینی علی× بوده نه چیز دیگری.

اگر انکار وصیت در هنگام بیماری یا زمان فوتش| فقط باشد نه مطلقاً – چنان‌که شوکانی با سخنش تأکید کرده: «پوشیده نیست که انکار وصیت توسط عایشه در هنگام مرگ مستلزم انکار در همهٔ زمان‌ها نیست، و اگر برهان صحیحی توسط مدعی در چیز معینی اقامه شود پذیرفته می‌شود» (شوکانی، همان: ٦/ ۱٤۵) – پاسخ داده می‌شود:

۱. این به معنای انکار صدور وصیت از ایشان در زمان دیگر قبل از آن نیست.

۲. چگونه توجیه شرعی و عرفی و اخلاقی به کسی خصوصاً مانند ام‌المؤمنین عایشه – بر فرض صحت نسبت آن به ایشان– در انکار صدور مطلق وصیت از رسول‌الله| می‌شود و آن انکار به زمان مشخصی نسبت به دیگر زمان‌ها مقید نمی‌شود؟! به خصوص با کثرت احادیث نقل شده از وصیت رسول‌الله|، بلکه زندگی حضرت سراسر آغشته به توصیه‌ها در زمینه‌های مختلف بود. جالب است که سخن شوکانی را در اینجا بیاوریم: «احادیث در این بخش بسیارند؛ از آن جمله صاحب فتح در بخش وصایا بخش معتبری از آن را ذکر می‌کند (ابن حجر، بی‌تا: ۵/ ۲٦۹) و در آن مورد رساله‌ای مستقل جمع‌آوری کرده است» (شوکانی، همان: ٦/ ۱٤٥). پس چرا حتی بدواً ادعای صدور وصیت از پیامبر| را به هر چیزی – مانند خلافت و غیره – در زمان‌های دیگری چون یوم‌الدار یا روز صدقه دادن به انگشتر و یا روز غدیر خم نمی‌پذیرد؟!

۳. در واقع ادعای عدم صدور وصیت از ایشان| در بیماری کاملاً غیر قابل قبول است. چگونه می‌توان فکر کرد که پیامبر| وصیت را در آخرین لحظات عمر شریفشان ترک کرده باشند؛ در زمانی که تمام مسلمانان مشتاقانه با شکیبایی در انتظار بهره‌مندی از آخرین وصیت‌هایی بودند که از نگرانی ایشان بر مؤمنین بر می‌آمد، تا گفته شود منظور از انکار صدور وصیت در آن زمان مخصوص است؟! این موجب خشم هر مسلمان غیور از اهل سنت می‌شود که گفته می‌شود برخی اصحاب پیامبر| راجع به برخی از اموالشان قربتاً الی‌الله وصیت می‌کردند و وصیت مکتوبی برای ورثه‌شان داشتند (سید سابق، ۱۳۹۱: ۳/ ٥۸٦). و آن‌ها در صدر وصیت‌هایشان می‌نوشتند ... (مقدسی، ۱٤۰٤: ٦/ ٤۹۰؛ بهوتی، ۱٤۱۸: ٤/ ٤۰۸؛ کحلانی، همان: ۳/ ۱۰٤). یعنی ممکن است که صحابیان از رسول‌الله| به ورثه و امت اهمیت بیشتر می‌دارند؟!

٤. اگر پذیرش ادعای صدور وصیت از ایشان| با ارائهٔ دلیل بر آن مطرح شود – و این درست است – چه تفاوتی میان وصیت تملیکی یا عهدی و یا وصیت به جانشینی و غیره است؟! پس ناسزاگویی به شیعه به دلیل عقیده به وصیت کردن پیامبر|، با هر مضمونی که آن وصیت داشته باشد، چیست چرا ایشان را به جعل حدیث متهم می‌سازند و به آنان بی‌احترامی می‌کنند (شوکانی، همان: ٦ / ۱٤٥؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۷/ ۲۷۷).

نگرش امامی به وصیت پیامبر×

اعتقاد امامیه بر صدور وصیت از پیامبر| است. به اعتقاد امامیه، آن حضرت تا وصیت‌های مختلف بسیاری برجا گذاشتند، عهدی و تملیکی، خصوصی و عمومی، سیاسی و مذهبی و اخلاقی که به برخی نمونه‌های آن اشاره خواهیم کرد:

وصیت عهدی

رسول‌الله| به غسل و تجهیز و دفنش وصیت کرد و آن را به علی× سپرد. از آن جمله روایت از علی× است: «رسول‌الله| به من وصیت کرد: اگر مردم مرا غسل کن به هفت دلو از چاهم چاه غرس» (متّقی هندی، بی‌تا: ۷/ ۲۴۹؛ ابن شهر آشوب، بی‌تا: ۱/ ۲۰۵). چنان فرمود پس از فوتش برایش قربانی کنند (شیبانی، همان: ۱/ ۱۵۰). و عرب را به خوبی وصیت کرد (شرح الأخبار قاضی تمیمی مغربی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۱۷).

وصیت تملیکی

در مغازی ابن اسحاق از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه آمده است: «رسول‌الله| هنگام رحلت گذشت که تنها به سه چیز وصیت کرد: برای هر یک از داریین و رهاویین به جاد صد وسق از خیبر است ...» (کحلانی، همان: ۳/ ۱۰٤؛ بیهقی، همان: ٦/ ٢٦٦؛ ابن حجر، بی‌تا: ٥ / ٢٦٩؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۵/ ۱۱۸؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۲/ ۵۷؛ مقریزی، همان: ١٤/ ٤٨٤؛ ابن هشام الحمیری، همان: ۳/ ۸۱۳). همچنین آنچه در ذیل عمرو بن حرث برادر زن رسول الله| آمد: «پیامبر| چیزی برجا نگذاشت [هنگام رحلتشان]... به جز مرکبش... و زمینی برای ابن السبیل صدقه‌ای در راه خدا قرار داد» (بخاری، همان: ۳/ ١٨٦). این نشان می‌دهد منظور صدقه زمین است: وصیت به صدقه دادنش، به قرینهٔ تعبیر در صدر حدیث به «رسول الله| ترکه‌ای [هنگام رحلتش] باقی نگذاشت»، همچنین در تنفیذ سپاه اسامه (همان: ۵/ ١٤٥).

سایر وصیت‌ها

وصیت‌های عمومی، مذهبی و سیاسی آن حضرت بسیار است به حدی که به سختی می‌توان احصایشان کرد،(۹) به بخشی از آن‌ها اشاره شد. در اینجا به برخی احادیث اشاره می‌کنیم که در صدور وصیت در زمان بیماری حضرت صراحت دارد.

ابی‌عبدالله× فرمود: «رسول الله| در بیماری که رحلت نمود فرمود، از هوش رفت و دوبار به هوش آمد. فرمود: شفاعتم به کسی که نمازش را پس از وقتش بیندازد نمی‌رسد» (بروجردی، بی‌تا: ٤/ ۷۰). از ام‌المؤمنین عائشه نقل است: «پیامبر| در بیماری که فوت کرد فرمود: ای فاطمه، می‌پذیری که سیدهٔ زنان جهان و سیدهٔ زنان این امت و سیدهٔ زنان مؤمنان باشی» (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۳/ ١٥٦). در زمزمه با علی× در آخرین لحظات هزار باب از علم را به او آموخت و آن در مقابل دیدگان ام‌المؤمنین عایشه و دیگران بود (صفّار، بی‌تا: ۳۲۳).

امتیازات موضع امامیه

۱. ادعای امامیه در صدور وصیت ایشان| منسجم با عمومات قرآن و سنت بوده و به تصدیق نزدیک‌تر است و اثباتش نیاز به تلاش زیادی ندارد، اما کسی که منکر وصیت است این ادعا بر خلاف اصل بوده و تصدیقش مشکل است و اثباتش نیازمند تلاش بسیاری است.

۲. عمده ادله‌ای که امامیه برای اثبات ادعایشان بر صدور وصیت حضرت| اقامه کرده‌اند مستند به کتاب و سنت است، اما کسی که آن را نفی می‌کند استنادش به احادیث موقوف و بریده است.

۳. شواهد اتخاذ شده توسط امامیه متعدد و بسیار زیادند، در حالی که منکران وصیت به احادیث معدودی تکیه می‌کنند که بیش از سه حدیث نیستند، تنها یکی از آن‌ها صحیح است.

٤. شواهد امامیه دلالتش بین صریح و ظاهر است، در حالی که منکران وصیت به ادله‌ای که دلالت احتمالی و ضعیف دارند استناد کردند.

٥. ادله امامیه همراه با شواهد و قرائن لفظی و غیر لفظی است که از آن حمایت کرده و لا اقل یقین و اطمینان ایجاد می‌کند، در حالی که ادله منکرین عاری از این امتیاز است.

٦. منابعی که امامیه شواهدش را از آن استخراج کرده‌اند برخی منابع خاص ایشان و وارده از طریقشان است، و برخی مشترک بین هر دو است، اما شواهد نافیان وصیت فقط از منابع سنی هستند.

شواهد امامیه عاری از تعارض مستقرند، در حالی که ادله منکران وصیت گرفتار بسیاری از تناقضات مستقر هستند.

نتیجه

هیچ‌یک از دو جواب، عدم وصیت پیامبر| را توجیه نمی‌کند و با آن دیدگاه مطرح شده نزد اهل سنت ثابت نمی‌شود. به علاوه، اگر به برتری ادلهٔ امامیه معتقد نشویم و احتیاط کنیم، حداقل باید ادعای امامیه را بشنویم و با احترام به ایشان بحث موضوعی کنیم و خداوند استوار و توفیق بخش است.

نتایج بحث:

۱. دیدگاه مطرح نزد اهل سنت، این است که پیامبر| وصیت نکردند.

۲. مستندات دیدگاه اهل سنت را روشن کردیم که سه حدیث بودند.

۳. اشکالاتی را که به رفتار پیامبر| در این دیدگاه مترتب است بیان کردیم و روشن نمودیم که این دیدگاه دچار عدم انسجام و تعارض با رجحان وصیت‌نامه در کتاب و سنت است.

٤. تلاش‌هایی را جهت دفاع از این دیدگاه انجام دادیم و دو جواب برای توجیه آن ارائه کردیم.

۵. دو جواب فوق را بررسی کردیم و نشان دادیم که هیچ‌یک آن‌ها مورد قبول نیست و با این حال دیدگاه مطرح نزد اهل سنت ثابت نمی‌گردد.

٦. اگر به برتری ادلهٔ امامیه معتقد نشویم و احتیاط کنیم، حداقل باید ادعای امامیه را بشنویم، با احترام با ایشان بحث موضوعی کنیم، خداوند استوار و توفیق بخش است.

۷. به علاوه، راه‌حلی جهت اصلاح و مدلی برای چگونگی برخورد با مسائل حساس و اختلافی میان مذاهب با روش موضوعی و بر اساس احترام ارائه کردیم.

(۱). (شیبانی: ٥/ ١٤٤) و سندش قتیبه بن سعید از ابی‌الأحوص از ابی‌اسحاق از عمرو بن حرث.

(۲). (نسائی، همان: ٦ / ٢٢٩). سندش: عمرو بن علی از یحیی بن سعید از سفیان از ابی‌اسحاق از عمرو بن حرث. در طریق دیگری: عمرو بن علی از ابوبکر حنفی از یونس بن ابی‌اسحاق از پدرش از عمرو بن حرث.

(۳). (بخاری، همان: ٣/ ١٨٦). سندش: ابراهیم بن حرث از یحیی بن ابوبکیر از زهیر بن معاویه جعفی از ابواسحاق از عمرو بن حرث، برادر زن رسول الله| برادر جویریه بنت حرث (شیبانی، همان: ٤/ ٢٧٩).
سندش: عبدالله از پدرش از عبدالرحمان از سفیان و إسحاق ـ یعنی ازرق ـ از سفیان از أبواسحاق از عمرو بن حرث (بیهقی، همان: ٦/ ١٦٠ و ١٠/ ٢٦). سندش: أبو عبدالله حافظ از أبی‌بکر محمد بن مؤمّل از مفضّل بن محمّد از نفیلی از زهیر از أبی إسحاق از عمرو بن حرث.

(٤). (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ١/ ٤١٩). سندش: عبدالله بن حسین قاضی از حارث بن محمد از أبی نضر از زهیر از أبی إسحاق از عمرو بن حرث از جویریه دختر حرث.

(٥). و آنان گروه داریین از لخم بودند، ده نفر، که پس از بازگشت رسول الله| از تبوک، اسلام آوردند و هدایایی تقدیم ایشان کردند (ابن سعد، بی‌تا: ١/ ٣٤٣ – ٣٤٤؛ مقریزی، همان: ٢/ ٨٩).

(٦). آنان گروه رهاویین، بخشی از مذحج، پانزده تن بودند. در سال دهم هجری نزد رسول‌الله| رفته، هدایایی را تقدیم کردند (ابن سعد، بی‌تا: ١/ ٣٤٤ – ٣٤٥).

(٧). آنان گروه أشعریین بودند، پنجاه مرد، بر رسول الله| در سفر به خیبر، اسلام آوردند (همان: ١/ ٣٤٨ – ٣٤٩).

(٨). جاد، به معنای مجدود، یعنی محصولی که از نخل می‌گیرند بالغ بر صد وسق است (ابن اثیر، ١٣٦٤: ١/ ٢٤٤) و وسق شصت قدم است (همان ٥/ ١٨٥).

(٩). مانند وصیتش به یکی از اصحابش (شیبانی، همان: ٤/ ٦٥ و ٥/ ٣٧٨)، و وصیتش به ابوذر (همان: ٥/ ١٥٦؛ بیهقی، همان: ٨/ ١٥٥)، و وصیتش به معاذ (شیبانی، همان: ٥/ ٢٣٨)، و وصیتش به ابن مسعود (هیثمی، ١٤٠٨: ٣/ ١٦٧)، و وصیتش به ابی‌هریره (بکری دمیاطی، ١٤١٨: ١/ ٢٩١).

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، أُسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار إحیاء تراث العربی، بی‌تا.

ابن اثیر، مجدالدین أبوالسعادات المبارک بن محمد جزری، النهایة فی غریب الحدیث والأثر، قم، مؤسّسه إسماعیلیان چاپ و نشر و توزیع، چاپ چهارم، ۱۳٦٤.

ابن بطریق اسدی حلّی، یحیی بن الحسن، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین، ۱٤۰۷ق.

ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین أحمد بن علی، تقریب التهذیب، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱٤۱٥ق.

ـــــــ تهذیب التهذیب، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱٤۰٤ق.

ـــــــ فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت، دار المعرفة، چاپ دوم، أُفست.

ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون مغربی، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دار إحیاء تراث العربی، چاپ چهارم، بی‌تا.

ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

ابن عبدالبرّ، ابوعمر یوسف أحمد بن عبدالله نمری، الاستذکار، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۲۰۰۰.

ـــــــ التمهید، مغرب، وزارت اوقاف و امور اسلامی، ۱۳٦۷ق.

ابن هشام، أبومحمد عبدالملک بن هشام بن أیوب حمیری، السیرة النبویة، قاهره، انتشارات علی صبیح وأولاده، ۱۳۸۳ق.

امینی، عبدالحسین أحمد امینی نجفی، الغدیر فی الکتاب والسنّة والأدب، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق.

بخاری، أبوعبدالله إسماعیل بن إبراهیم، صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر چاپ و نشر و توزیع، (چاپ أُفست از چاپ دار الطباعة العامرة استانبول)، ۱٤۰۱ق.

بکری دمیاطی، أبوبکر بن السید بن شطا، حاشیة إعانة الطالبین علی حلّ ألفاظ فتح المعین، بیروت، دار الفکر چاپ و نشر و توزیع، چاپ اول، ۱٤۱۸ق.

بهوتی حنبلی، منصور بن یونس، کشّاف القناع عن الإقناع، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ، چاپ اول، ١٤١٨ق.

بیهقی، أحمد بن الحسین، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ١٣٧٥ق.

تمیمی مغربی، قاضی أبوحنیفه نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام، مصر، دار المعارف، چاپ دوم، ١٣٨٥ق.

جصّاص، أبوبکر أحمد بن علی رازی، أحکام القرآن، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ١٤٢١ق.

حر عاملی، محمّد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ، مؤسسهٔ آل البیت [illegible] لإحیاء التراث، چاپ اول، ١٤١٢ق.

دارمی، أبومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام، سنن الدارمی، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

ذهبی، أبوعبدالله محمد بن أحمد بن عثمان، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.

سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی‌داود، بیروت، دار الکتاب العربی، بی‌تا.

سید سابق، فقه السنّهٔ، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ اول، ١٣٩١ق.

شرف‌الدین، عبدالحسین شرف الدین موسوی، المراجعات، بیروت، چاپ دوم، ١٤٠٢ق.

شوکانی، محمد بن علی بن محمّد، نیل الأوطار شرح منتقی الأخبار، مصر، مکتبهٔ البابی الحلبی، بی‌تا.

شیبانی، أحمد بن حنبل، مسند الامام أحمد، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، چاپ اول، ١٤١٢ق.

صالحی شامی، محمّد بن یوسف، سبیل الهدی والرشاد فی سیرهٔ خیر العباد، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ، چاپ اول، ١٤١٤ق.

ـــــــ تهذیب الأحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیهٔ، ١٣٩٠ق.

ـــــــ رجال الطوسی، قم، مؤسّسه انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین، ١٤١٥ق.

عینی، ابومحمد محمود بن أحمد، عمدهٔ القاری فی شرح البخاری، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.

قرطبی، أبوعبدالله محمد بن أحمد انصاری، الجامع لأحکام القرآن، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ١٣٧٢ق.

قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، دار الفکر، بی‌تا.

کحلانی، محمد بن إسماعيل، سبل السلام شرح بلوغ المرام، مصر، شرکت کتابخانه و چاپخانه مصطفی البابی الحلبی وأولاده، چاپ چهارم، ١٣٧٩ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ١٣٨٨ق.

کوفی عبسی، عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه، المصنّف فی الأحادیث والآثار، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

مبارکفوری، أبوالعلاء محمد بن عبدالرحمان بن عبدالرحیم، تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٠ق.

مفید، أبوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، ١٤١٢ق.

ـــــــ المقنعة، قم، مؤسّسه انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین، چاپ دوم، ١٤١٠ق.

مقدسی، ابن قدامة موفّق‌الدین عبدالله بن أحمد، المغنی، دار الفکر، چاپ اول، ١٤٠٤ق.

مقریزی، تقی‌الدین أحمد بن عبدالقادر بن محمد، إمتاع الأسماع بما للنبی| من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤٢٠ق.

نسائی، أحمد بن علی، سنن النسائی، بیروت، دار الفکر چاپ و نشر و توزیع، چاپ اول، ١٣٤٨ق.

ـــــــ صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت، دار الکتاب العربی، ١٤٠٧ق.

هیثمی، علی بن أبی‌بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٨ق.

هیثمی، علی بن أبی‌بکر، موارد الظمآن، دمشق، دار الثقافة العربیة، چاپ اول، ١٤١١ق.

Studying through Hadith the Allegation that the Prophet (S) Did not Make a Will *

Khalid Ghafoori Hasani **

Abstract

This article seeks to study the allegation that there are reports in Sunni textual sources that the Prophet of Islam (S) did not leave a WILL before he passed away. The problem is that this conduct on the part of the Prophet is not in harmony with what has been asserted in jurisprudence and religion about the significance and virtue of leaving a will, not to mention the fact that the Book, Prophetic tradition, normative conduct of the Prophet and consensus bear witness to the same. Although extensive discussions have been carried out between the two branches of Islam (Shias and Sunnis) on this issue, most of the discussions that have so far been made tend to be either theological or ideological whereas, in fact, the present article seeks to study this issue from the perspective of hadith. Thus, the main question addressed here is: Did the Prophet (S) make a will? Some efforts made to resolve this issue have not been successful and the factors responsible for their failure have been enumerated. As well, the traditions transmitted through Sunni sources have been studied and analyzed and the Shiite position has been substantiated after the Sunni traditions have been proved to be poor and inauthentic.

Keywords: Imamiyyah, Ahl-e Sunnat, Prophet's Will, Verse of Wasiyyah, Hadith, Negation of Will

---

* Date of submission: 23/10/2015 Date of acceptance: 22/12/2015.

** Faculty member of Al-Mustafa International University and editor in chief of Fiqh-e Ahlulbayt (AS) Periodical.